

فصل یک

کلیات تحقیق

هنگامی که سخن از مسائل و مشکلات خانوادگی به میان می‌آید، ذهن همگان ناخودآگاه به سوی نظریات و پارادایم‌های روانشناسی و مشاوره جلب می‌شود. نکته مهم و قابل توجه آن است که ممکن است بسیاری از مسائل خانوادگی در حوزه روانشناسی قابل طرح باشد اما با تعمیق در علم و مشخصاً در علم اجتماع متوجه می‌شویم بسیاری از مسائل متأثر از حوزه‌های فرافردی بوده و خارج از دسترس افراد است. از سوی دیگر می‌توان استدلال نمود اگر در جامعه‌ای درصد اندکی از اعضا مشکلات خاصی را داشته باشند، می‌توان این مشکلات را در حوزه فردی قرار داد اما اگر بخش قابل توجهی از افراد دارای مشکل خاصی باشند دیگر نمی‌توان به سادگی این مسائل را در حیطه فردی قرار داد و باید به عواملی در سطح کلان پرداخت.

خانواده و روابط زوجین به دلایل مذهبی، سنتی و تاریخی در ایران حساسیت خاصی را با خود به همراه دارد که استخراج اطلاعات را از آن بسیار دشوار می‌نماید. در توجیه دلایل سنتی و تاریخی می‌توان تحلیل کرد چون شهر ایران (به نقل از فردوسی) به دلایل خاص همچون موقعیت استراتژیک فوق العاده، همیشه در معرض هجوم اقوام دیگر بوده است و در هنگام این هجوم‌ها همیشه دو مورد شاهد اولین تاراج‌ها بوده است: زور و زن. از این رو ایرانیان فراگرفته‌اند که در مورد این دو و خصوصاً زنان حساس‌تر باشند و پدیده‌ای بنام غیرت مرد و بکارت زن در این جامعه حائز اهمیت گشته است و علیرغم همه تغییرات اجتماعی، این مساله کلیت خود را حفظ کرده است (پیران، ۱۳۸۸). ممکن است این مساله در لحظات خاص تاریخی مایه مباهات ما باشد اما در زندگی روزمره و تعاملات زندگی سبب نوعی احساس تملک‌گرایی در مردان و پیامدهای آن چون عدم به رسمیت شناختن حقوق همسر می‌شود. از سوی دیگر در جامعه ایران به دلیل مسائل ناشی از جامعه مردسالار و قوانین حقوقی منتج از این زمینه و همچنین به علت ساختار استبدادی این جامعه، (در جامعه استبدادی همه از تغییر می‌هراسند زیرا هر روز بدتر از دیروز است) (قاضی مرادی، ۱۳۸۴)) و با توجه به تغییرات اجتماعی ناشی از تغییرات تکنولوژیکی، ارتباطات و آموزش، نظم سنتی خصوصاً از منظر زنان مورد سوال قرار گرفته است و این سبب گسترش نارضایتی‌های زن‌شویی گشته است که نمی‌توان با قاطعیت آنرا خوب یا بد برای رشد جامعه تحلیل کرد زیرا ممکن است این تغییرات به الگویی زیباتر و کارا تر منجر گردد. مساله اصلی

فصل یک

ما آنست که ایران شاهد پدیده‌ی منحصر به فرد طلاق عاطفی است که به علل متنوعی در حال گسترش می‌باشد. طلاق عاطفی بسیار مهم‌تر از طلاق رسمی است زیرا اثرات مخرب آن هم برای زن و هم برای فرزندان بسیار خطرناکتر از طلاق رسمی است.

۱-۲) بیان مسئله:

همانگونه که همگان تایید می‌کنند از شرایط بنیادی لازم برای وجود هر جامعه آنست که هر جامعه باید روش کارآمدی برای برقراری روابط جنسی داشته باشد. روابط جنسی زن و مرد باید چنان شکلی داشته باشد که هر دو جنس فرصت‌های کافی برای کنش متقابل داشته باشند (ریتزر، ۱۳۸۴: ۱۲۸). در همه جوامع ازدواج شکل دائم برقراری روابط جنسی است. با توجه به اینکه جامعه و فرهنگ است که از دوره کودکی به بعد شکل‌های مناسب رفتار را تعیین می‌کند، ماهیت و کیفیت هر ازدواج معینی را «جهان خارج از آن» شکل می‌دهد و این جهان خارج نقش مهمی در تعیین انتظارات و خواسته‌ها ایفا می‌کند (برناردز، ۱۳۸۶: ۲۴۳). به عبارت دیگر کیفیت و چگونگی برقراری رابطه بین دو جنس و همچنین انقطاع رابطه به شدت به زمینه فرهنگی خاص هر محیط مرتبط است یعنی زمینه اجتماعی نقش موثری در این فرایندها دارد. باید گفت چون روابط خانوادگی یا خویشی بخشی از موجودیت هر انسان است، زندگی خانوادگی تقریباً طیف کاملی از تجربه عاطفی را در برمی‌گیرد. روابط خانوادگی می‌تواند ارضا کننده باشد، اما به همان اندازه هم ممکن است دربردارنده شدیدترین تنش‌ها و تعارض‌هایی باشد که مردم را به یأس و حرمان بکشاند یا آنها را سرشار از حس عمیق اضطراب و گناه کند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۲۸۱). درک روابط شخصی بستگی به تشخیص این موضوع دارد که افراد هنگام برقراری رابطه چه می‌کنند، اعم از اینکه این روابط از نوع روابط کاری در یک محیط بزرگ باشد یا از نوع روابط ناهمجنس خواهانه عمیق بین دو جنس. کلید تعریف و تعیین هر رابطه‌ای کنار گذاشتن و طرد دیگران از رابطه است. در مورد زندگی مشترک زناشویی، این طرد با ایجاد رابطه جنسی، صمیمیت و محرمیت توأم می‌گردد. زین و ایتزن رابطه زناشویی را فرایندی می‌دانند که " طی آن یک زوج با بیان افکار و عواطف می‌کوشند به سوی تفاهمی هرچه کاملتر در تمامی سطوح حرکت کنند" (۱۹۹۰: ۲۲۱) (برناردز، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

باید گفت روابط زیستی بین اعضای خانواده فی‌الذاته روابط اجتماعی نیستند و وجود آنها اثر مستقیمی بر رفتار انسانی ندارد و بنابراین آنها موضوعات مناسبی جهت مطالعه جامعه‌شناختی نیستند. آنچه آنها را دارای اهمیت جامعه‌شناختی اساسی می‌کند آن است که نه تنها جهانشمول‌اند- دارای ضرورت بنیادین در همه جوامع هستند- بلکه همه جوامع «آنها را کم و بیش درک می‌کنند. عامل تعیین کننده‌ی اصلی رفتار اجتماعی در این

فصل یک

حوزه، فهم افراد از زیست، به عبارت دیگر معنای فرهنگی است که با رابطه خویشاوندی درک می‌شود (اسکات، ۲۰۰۶: ۹۳). از طرف دیگر باید خاطرنشان کرد زندگی مشترک زناشویی لزوماً به معنای وجود «عشق رمانتیک»، مهر و محبت یا حتی خشونت نکردن نیست. زندگی مشترک زناشویی به معنی اختصاصی و منحصر بودن برخی از ابعاد زندگی بین افراد است. نوشته‌های فراوانی درباره سوء استفاده و بدرفتاری با زنان و کودکان وجود دارد که نشان می‌دهد «بازماندگان» این بدرفتاری هنوز هم نسبت به عاملان بدرفتاری با خود عشق می‌ورزند و یا با آنان «احساس صمیمیت» می‌کنند (برناردز، ۱۳۸۶: ۲). طلاق و جدایی از همسر در بسیاری از موارد راهکار بسیار مناسبی جهت پایان ناسازگاری زناشویی خصوصاً برای زنان می‌باشد. در تبیین طلاق کالان و نولر نشان می‌دهند که برای طلاق یک تبیین وجود ندارد. آنان برای تبیین طلاق به تاکید اسکانزونی، بر فردگرایی استناد می‌کنند. از نظر آنان فردگرایی «مطالبه استقلال شخصی و احترامی هم‌تراز با آن برای ... حق زندگی خصوصی، حق ابراز وجود و آزادی اعمال و ... اراده است که حدود آنها را ضرورت یکپارچگی اجتماعی مقرر می‌کند (۱۹۸۷: ۲۷۹). فردگرایی فشارهای جدید و در واقع انتظارات زیادی به بار می‌آورد. ظاهراً ترکیب این عوامل با انتظارات فزاینده زنان متأهل و فشارهای اجتماعی است که طلاق را به صورت امری مجاز در آورده است (همان: ۲۵۱).

بیشترین نسبت طلاق (در بریتانیا) در فاصله ۵ تا ۹ سال پس از ازدواج رخ می‌دهد، بعد از این سالها طلاق کاهش می‌یابد اما تعدادی از افراد در فاصله ۱۵ تا ۲۰ سال پس از ازدواج طلاق می‌گیرند. در تمام این موارد تمایز بین از هم پاشیدگی عملی زندگی مشترک (طلاق عملی) و به مورد اجرا گذاشتن قانونی طلاق (طلاق رسمی) بسیار مهم است (ن.ک. چستر ۱۹۷۱). تقریباً در یک چهارم از طلاق‌ها یکی از همسران قبلاً جدا شده بوده است و این رقم احتمالاً در آینده افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر برمن (Berman) از لزوم «طلاق روانی» بحث می‌کند. منظور از طلاق روانی عبارت است از «بی‌علاقگی نسبت به همسر و در پیش گرفتن زندگی جدیدی با پیوندها و تعهدات عاطفی جدید» (۱۹۸۵: ۳۷۵). از نظر برمن دست کم ۲۵ درصد از کسانی که طلاق گرفته‌اند برای به سرانجام رساندن طلاق با مشکل روبرو بوده‌اند (همان: ۲۵۲). متأسفانه آمار و ارقام بیانگر این است که درصد ناسازگاری‌های زناشویی منجر به جدایی در کشور ما رو به افزایش است. براساس بررسی‌های مرکز آمار ایران میزان طلاق در کشور از ۷/۹ درصد در سال ۱۳۷۷ به ۱۰/۳ درصد در سال

فصل یک

۸۲ رسیده است (جولایی، ۱۳۸۳ : ۴۵). هم اکنون گزارش‌های غیررسمی این نرخ را حدود ۲۰ درصد و بیشتر عنوان می‌کنند. راه دیگر بررسی طلاق، اندکی توجه بیشتر به خواسته‌ها و مقاصد کسانی است که طلاق می‌گیرند. ممکن است طلاق از نظر یکی از زوجین یا هر دوی آنها شکست قلمداد نشود بلکه نوعی راهبرد موفق و راه‌حل مسائلی باشد که آنها با آن دست به گریبان هستند ... طلاق بویژه هنگامی که مادران متقاضی آن باشند، می‌تواند حاکی از تمایلی آشکار جهت حل مشکل خشونت و بدرفتاری و سوء استفاده جنسی باشد... طلاق به جای این که منجر به انحلال خانواده شود، به تعریف مجدد آن می‌انجامد.

نکته حائز اهمیت آنست که به زعم بسیاری از کارشناسان و اساتید در بیشتر از حدود ۵۰ درصد از خانواده‌های ما مشکلات بسیار حاد وجود دارد که با توجه به جامعه سنتی و به ظاهر مذهبی ایرانی هیچ نشانه‌ای از این خانواده‌های در هیچ کجا نمی‌بینیم.

همانطور که سی رایت می‌گوید، ما باید مسائل و مشکلات خصوصی و شخصی را از مسائل و مشکلات عمومی و جمعی جدا کنیم و برای جامعه‌شناسان این مسائل جمعی و عمومی است که اهمیت دارد. در واقع مسائلی عمومی هستند که تاثیر منفی بر گروه‌های وسیعی از افراد بر جای می‌گذارند (هولمز، ۱۳۸۹: ۱۸۰). بنابراین با توجه به شیوع این سبک زندگی می‌توانیم مساله اصلی خود را بر آن متمرکز کنیم. به طور مشخص مساله اصلی در این تحقیق بررسی نوعی نارضایتی زنان از روابط زناشویی است که لزوماً به جدایی منجر نگردیده است و نوعی سازگاری در زندگی دیده می‌شود که مسلمانان پیامدهای خاصی را به دنبال دارد. نکته مهم در این بررسی تاکید بر فهم و تفسیر زنان مورد مطالعه از روابط و زندگی زناشویی آنهاست. باید توجه کنیم که تبیین متوجه الگوهای انتزاعی روابط در استدلال‌های قیاسی یا توالی‌های علی است و فهم با دلایلی سرو کار دارد که کنشگران برای کنش‌های خود دارند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

۳-۱) ضرورت تحقیق:

در ایران نگرشی مثبت به خانواده وجود دارد و آنرا بهترین مکان برای زندگی افراد می‌دانند و تدابیری در جهت پایداری و تداوم آن می‌اندیشند. این نگرش مثبت امری عمومی و مطلوب است اما اطلاعات در مورد واقعیات زندگی خانوادگی بسیار ناچیز است. این کمبود زمانی که سعی در ارائه الگویی در جهت حفظ و پایداری خانواده می‌شود، بیشتر به چشم می‌خورد... خانواده در طول تاریخ با دگرگونی‌هایی به شکل امروزی خود رسیده است و ثابت شده که این دگرگونی‌ها تحت تاثیر دگرگونی‌های شرایط اجتماعی بوده است. پس اگر خانواده فعلی ما تحت تاثیر تغییرات اجتماعی تغییر شکل داده، چگونه می‌توان الگویی از دوران گذشته را برای بهبود شرایط زندگی امروزی ارائه کرد (اعزازی، ۱۳۷۶: ۱۵). در این راستا گیدنز معتقد بود پدیده-ها را باید با توجه به سابقه‌ای که دارند مورد توجه قرار داد و بر این نکته تاکید داشت که باید بفهمیم چگونه گروه‌های مختلفی از مردم رفتارهای خاصی از خود نشان می‌دهند و باید سعی کنیم با نگرش انتقادی به آنها بنگریم (هولمز، ۱۳۸۹: ۳۱). پژوهش‌های بسیاری در کشور در خصوص طلاق (و شاید ازدواج) با روش‌های غالباً کمی صورت پذیرفته است و این پژوهش‌ها در بیشتر موارد با استفاده از پرسشنامه و در مواردی اندک با مصاحبه صورت پذیرفته است که در خصوص علل ناکامی در زندگی مشترک به علل اقتصادی - فرهنگی اشاره داشته‌اند اما با توجه به شعور عامیانه و نیز شهودها و مطالعات اکتشافی محقق، این پژوهش‌ها ناکافی و در بعضی موارد گمراه کننده بوده است. می‌توان گفت مشخص شده است که نتایج علوم اجتماعی به ندرت در زندگی روزمره فهمیده و به کار برده می‌شود. پژوهش‌ها و یافته‌های علوم اجتماعی به علت معیارهای روش-شناختی غالباً با سوال‌ها و مشکلات روزمره فاصله بسیاری دارند. از سوی دیگر، تحلیل‌هایی که بر عمل تحقیق انجام گرفته‌اند نشان داده‌اند که آن ایده‌آل (انتزاعی) عینیت، که روش‌شناسان فرمول بندی‌اش کرده‌اند در عمل تنها تا حدودی قابل حصول است (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۵).

(در مواجهه با پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و انسانی) باید اضافه کرد طراحی روش‌هایی که توان مواجهه با پیچیدگی تحقیق را دارند راهی است برای رفع مسائل نادر در تحقیق کیفی. در این جا، موضوع مورد مطالعه تعیین کننده روش است و نه عکس آن. موضوعات تحقیق در روش کیفی به متغیرهای منفرد تقلیل داده

فصل یک

نمی‌شوند، بلکه در کلیت‌شان و در زمینه زندگی روزمره بازنمایی می‌شوند... بدین ترتیب هدف تحقیق شما بیش از آنکه آزمون آن چیزی باشد که از قبل می‌دانیم، کشف و پروراندن نظریه‌های جدید و نظریه‌هایی است که بنیان تجربی دارند. همچنین اعتبار مطالعه با ارجاع به افراد مورد مطالعه ارزیابی می‌شود و صرفاً از معیارهای انتزاعی علمی موجود در تحقیق کمی پیروی نمی‌کند (فلیک، ۱۳۸۶: ۱۶). بنابراین با توجه به دلایل فوق، لزوم استفاده از روشهای کیفی در جهت تعمیق فهم در بررسی مسائل حساس ضروری می‌نماید.

احتمال اینکه در کشورهای غربی، زن و شوهرهای جوان از یکدیگر طلاق بگیرند زیاد است. در امریکای شمالی، اروپا و استرالیا هم اکنون از هر دو ازدواج یک ازدواج به طلاق منجر می‌شود. این وضعیت برای ازدواج‌های دوم و سوم بدتر نیز هست. اکنون در این کشورها هم‌بالینی پدیده‌ای رایج است اگرچه می‌توان آنرا مقدمه‌ای برای ازدواج دانست هرچند که زمان زیادی نیز به طول نمی‌انجامد. باید گفت زندگی زناشویی [در کشورهای غربی] در حال تغییر است و از نوعی «با هم بودن تا دم مرگ» به نوعی دیگر از زندگی تبدیل می‌شود که در آن زوجها تنها تا زمانی با هم هستند که از بودن در کنار یکدیگر احساس رضایت می‌کنند، رابطه‌ای که گیدنز به آن رابطه ناب لقب داده بود (هولمز، ۱۳۸۹: ۹۸). در جامعه ما نیز تحولات غریب اما آشنا با جریان جهانی روی داده است. ایران بعد از انقلاب ۵۷ شاهد افزایش غیرقابل تصور آموزش زنان و راهیابی آنها به سیستم آموزش عالی می‌باشد و با تراکم فارغ‌التحصیلان خانم و مشکلات اقتصادی کلان، زنان به صورت گسترده متقاضی اشتغال شده‌اند. از طرف دیگر حتی در غرب زنان شاغل همچنان نوبت دوم کاری دارند، یعنی پس از اتمام کار بیرون از خانه تازه کار داخل خانه آنان آغاز می‌شود و در فرسودگی ناشی از انجام این دو مسولیت سنگین، به کمک بیشتری نیاز دارند. این مسئله نشان می‌دهد که تحولات دنیای غرب در زمینه اشتغال زنان و بیرون آوردن آنها از خانه اگرچه نتایج مثبتی داشته است اما نمی‌توان تأثیرات منفی آن بر روابط خانوادگی را و احساس صمیمیت درون خانه را نادیده گرفت (همان: ۱۲۹).

ما با کم و کیف متفاوت در اثر اشتغال زنان شاهد چنین مسئله‌ای هستیم. آنچه در این میان عامل مثبت و تقویت کننده است میزان تغییرات مردان و انطباق آنان با شرایط جدید است. گاهی اوقات از مردان شنیده‌اید که می‌گویند: می‌توانم در شستن ظرفها کمک کنم؟ در واقع اینجا بحث بر سر کمک کردن نیست بلکه بحث این است که وظیفه شستن ظرفها به زن مربوط می‌شود و اگر مرد در این زمینه پیشنهادی دارد هدف او

فصل یک

کمک کردن به زن در انجام وظایف او است. حتی اگر زنی مانند شوهرش شاغل باشد و حتی اگر درآمدی بیش از شوهرش نیز داشته باشد باز هم انجام کارهای خانه وظیفه او است و این مسئله مسولیت را از بین نمی‌برد. با تولد بچه این وظیفه سنگین‌تر می‌شود چرا که نگهداری و پرورش فرزند نیز وظیفه او است و مردان تنها زنان را در انجام این وظیفه یاری می‌دهند (هولمز، ۱۳۸۹: ۹۹).

به گمان نویسنده از مشکلات اصلی جامعه ما عدم توازن تغییرات زنان و مردان در مقایسه با یکدیگر است. به عبارت دیگر مردان بواسطه موقعیت برتر تاریخی خود و با توجه به مشکلات عدیده اقتصادی مجال کمتری برای تغییر و انطباق با جریان تغییرات جهانی یافتند درحالیکه زنان شتاب زیادی را در این زمینه تجربه کردند و این عدم تناسب موجب نارضایتی زنان و افسوس مردان نسبت به گذشته رویایی خود گشته است. از طرف دیگر خانواده در کشور ما به دلایل ویژه دارای حساسیت خاصی می‌باشد. این حساسیت‌های تاریخی و سنتی - مذهبی سبب دشواری استخراج اطلاعات در مورد خانواده ایرانی می‌شود که لزوم استفاده از روشهای کارآمد را در این زمینه مورد تاکید قرار می‌دهد.

۱-۴) سوالات تحقیق:

در پژوهش کیفی، به جای فرضیات از پیش تعیین شده، از سوالات تحقیق برای رسیدن به اهداف مورد نظر استفاده می‌شود (گال و همکاران، ۱۳۸۲: ۲۵۳). به این دلیل سوال تحقیق اهمیتی مضاعف می‌یابد. به طور کلی، صورت‌بندی دقیق سوال تحقیق در مفهوم سازی طرح تحقیقی مرحله اساسی است. باید سوال‌های تحقیق را تا سر منشاشان مورد بررسی انتقادی قرار داد (چه چیزی باعث طرح این سوال تحقیق شده است). آنها مبنای داوری درباره بررسی صحت طرح تحقیق شما و مناسب بودن روش‌هایی هستند که قصد استفاده از آنها را برای گردآوری و تفسیر داده‌هایتان دارید (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

معیار اساسی ارزیابی پرسش تحقیق عبارت است از منطقی بودن و وضوح آن و نیز اینکه آیا می‌توان در چهارچوب محدود منابع موجود به آن پاسخ داد یا خیر (همان: ۱۲۲). باید پرسش‌های تحقیقتان را به صورت عینی صورت‌بندی کنید تا بدین ترتیب مشخص شود که تماس‌ها و ملاقات‌های میدانی قرار است چه چیزی را روشن کنند. هر چه صورت‌بندی پرسش تحقیق‌تان با ابهام بیشتری همراه باشد احتمال این خطر بیشتر می‌شود که در پایان با کوهی از داده‌ها روبرو شوید که قادر به تحلیل آنها نباشید (همان: ۱۱۶). مهمترین نکته در هدایت تحقیق آنست که خود محقق بداند دنبال جواب چه سوالی است. اشتراوس این دست پرسش‌ها را « پرسش‌های مولد» نامیده است و آنها را اینگونه تعریف می‌کند: «پرسش‌هایی که خط سیر تحقیق را به سمت و سویی سودمند می‌کشاند و به فرضیه، مقایسه‌های سودمند، گردآوری انواع خاصی از داده‌ها و حتی رسیدن به خطوط مقدم حمله به مشکلات منجر می‌شوند» (۱۹۸۷: ۲۲) (همان، ۱۲۱).

فصل یک

این پژوهش به سؤالات زیر خواهد پرداخت:

- مکانیسم عمل طلاق عاطفی در جامعه ایرانی چگونه است؟
 - چه شرایط ساختاری-اجتماعی در ایجاد زمینه مناسب برای طلاق عاطفی موثر می باشد؟
 - عوامل زمینه‌ای اجتماعی چه نقشی در ظهور طلاق عاطفی دارند؟
 - زنان درگیر در فرایند طلاق عاطفی چه معنایی برای عمل خود قائل هستند؟
- در این میان یکی از مشکلات اصلی طرح، ابهام در پدیده مرکزی مطالعه بود. بدین معنی که نارضایتی زوجین در زندگی زناشویی طیف وسیعی دارد که دقیقاً جایگاه طلاق عاطفی در این طیف مشخص نیست زیرا طلاق عاطفی دارای معنی واضح و استاندارد نیست. بدین جهت سعی در استفاده از نظرات کارشناسان خانواده در تهران برای تعریف دقیق طلاق عاطفی گردید. در مصاحبه‌های اکتشافی با مطلعین کلیدی (رفیع‌پور، ۱۳۸۰) به معیارهای متفاوتی برای طلاق عاطفی برخورد نمودیم که فرایند تحقیق را مبهم می نمود.

فصل دو

بررسی ادبیات موجود

۲-۱) ضرورت بررسی ادبیات نظری مرتبط:

تحقیق کیفی مثل تحقیق کمی نیست که فرضیه‌هایتان را از ادبیات موجود استخراج و سپس آنها را آزمون کنید. در تحقیق کیفی شما از اطلاعات و بصیرت‌های ماخوذ از ادبیات موجود به منزله دانش زمینه‌ای استفاده می‌کنید تا در بستر این ادبیات به مشاهدات و گزاره‌های تحقیقتان نظر کنید (فلیک، ۱۳۸۷: ۶۵). بنابراین بررسی و نگارش ادبیات مرتبط جهت تهیه مفاهیم حساس و ساختار مصاحبه می‌باشد.

در تحقیق کیفی از چندین نوع ادبیات باید استفاده کرد که عبارتند از:

- ادبیات نظری راجع به موضوع تحقیق؛

- ادبیات تجربی راجع به تحقیقات پیشین در حوزه مطالعاتی شما یا حوزه‌های مشابه؛

- ادبیات روش‌شناختی درباره نحوه انجام تحقیق و نحوه استفاده از روش‌های انتخابی؛

- ادبیات نظری و تجربی برای افزودن اطلاعات زمینه‌ای به داده‌ها جهت مقایسه و تعمیم یافته‌هایتان (همان: ۶۴).

اشتراوس و کوربین نیز به روش‌های گوناگون استفاده از ادبیات پژوهشی [و کارکرد این ادبیات در تحقیق] اشاره کرده‌اند:

- استفاده از مفاهیم موجود در ادبیات می‌تواند موجب فراهم آمدن امکان مقایسه داده‌هایی را فراهم آورد که محقق گردآوری کرده است؛

- آشنا بودن با ادبیات مربوطه می‌تواند حساسیت محقق به تفاوت‌هایی ظریف در داده‌ها را افزایش دهد؛

- اطلاعات توصیفی منتشر شده می‌توانند شرح صحیحی از وضعیت ارائه کنند که برای فهم اطلاعات خودتان نیز سودمند خواهد بود؛

- دانش فلسفی و نظری می‌توانند منشا الهام شما، مانع از سرگردانی در میدان و تحلیل داده‌ها شوند؛

- ادبیات موضوع می‌تواند منبع دست دوم داده‌ها باشد - برای مثال نقل قول‌های موجود در یک مقاله می‌تواند مکمل اطلاعات و داده‌های شما باشد؛

فصل دو

پیش از تدوین پرسش‌های تحقیق، آثار و مطالب منتشر شده می‌توانند حکم سکوی پرش در مصاحبه‌ها و مشاهدات اولیه شما را بازی کنند؛

- این ادبیات می‌توانند سوالاتی را در هنگام تحلیل اطلاعاتتان به ذهن متبادر کنند؛

- ادبیات می‌تواند حوزه نمونه‌گیری نظری را پیشنهاد کند؛

- ادبیات می‌تواند به کار تایید یافته‌های شما بیاید یا بوسیله آنها کنار گذاشته شود (فلیک، ۱۳۸۶: ۶۸).

همچنین گزارش تحقیق یکی از مهمترین بخش‌هایی است که از ادبیات تحقیق استفاده می‌شود. در اینجا ادبیات موجود به کار فراهم کردن مبنایی برای استدلال‌هایتان و نشان دادن نحوه تطابق یافته‌های شما با تحقیقات موجود می‌آید، آثار منتشر شده در این موضوع نشان می‌دهد که یافته‌های شما از تحقیقات موجود فراتر رفته یا با آنها در تعارضند (همان: ۶۹).

باید توجه داشته باشیم بسیاری از بخش‌های ادبیات مورد بررسی رابطه مستقیم به موضوع طلاق عاطفی ندارد. در این رابطه می‌توان استدلال نمود به دلیل میزان اندک تئوری‌هایی که موضوع طلاق عاطفی را بررسی کرده‌اند (مانند تئوری مبادله) در وهله اول و همچنین چون موضوع بررسی این تحقیق منحصر به زنان است و مهمترین فرض موجود در این بررسی تغییر نگرشی زنان تحت تاثیر ارتباطات و آموزش می‌باشد، تئوری‌های مرتبط در این رابطه ذکر می‌گردد.

۲-۲) جامعه‌شناسی جنسیت:

جامعه‌شناسی جنسیت تنها به موضوع تفاوت بین مردان و زنان نمی‌پردازد بلکه سعی می‌کند که ساختار طبقاتی و نابرابری را که نظام جنسیت ایجاد کرده است به خوبی درک کند... رهیافت انتقادی به جنسیت سعی بر آن دارد که نشان دهد چگونه مفهوم جنسیت در فرهنگ‌های گوناگون و طبقات مختلف اجتماعی تغییر می‌کند (هولمز، ۱۳۸۹: ۳۶). البته این رهیافت در ادبیات کلاسیک جامعه‌شناسی جایگاه والایی نداشت. دورکیم معتقد بود که روابط مردان و زنان برساخته جامعه نیست بلکه براساس قواعد و اصول طبیعی شکل گرفته و

فصل دو

نباید این اصول را تحت هیچ شرایطی تغییر داد زیرا در عمل ما به مخالفت با طبیعت برخاسته‌ایم (لیبی، ۱۳۸۸). اما امروزه اکثریت جامعه‌شناسان دیدگاهی متفاوت دارند؛ جنس نشان‌دهنده مرد یا زن بودن است و جنسیت مردانگی یا زنانگی را نشان می‌دهد. جامعه‌شناسی جنسیت حول این موضوع به بحث می‌پردازد که چگونه عوامل اجتماعی بر رفتار مردان و زنان تاثیر می‌گذارد (هولمز، ۱۳۸۹: ۴۴).

وظایفی که هر فرد در زندگی روزمره انجام می‌دهد تا حد زیادی معرف جنسیت اوست اما در همه فرهنگ‌ها نمی‌توان تقسیم‌بندی جوامع غربی در مورد تفکیک دو جنس را ملاحظه کرد (هولمز، ۱۳۸۹: ۵۰). می‌توان گفت چون زنان و مردان مشاغل متفاوتی دارند، نوع شغلی که هر یک برعهده دارند به روی فعال شدن بخشی از جسم آنها تاثیر می‌گذارد و عملاً این وظایف متفاوت است که قابلیت‌های متفاوتی در آنها ایجاد می‌کند... در واقع تنها فعالیت‌های بدنی و ذهنی نیست که ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد بلکه تمام رفتارها اعم از خوردن و آشامیدن و حتی شیوه پوشیدن بر جسم ما موثر واقع می‌شود (همان: ۵۷).

در این راستا می‌توان گفت این عقیده که مردان ذاتاً خشونت طلب و زنان ذاتاً گریزان از خشونتند موضوعی است که جامعه‌شناسان آن را نمی‌پذیرند زیرا معتقدند تمامی رفتارهای انسان اجتماعی است و بصورت ذاتی در انسان‌ها وجود ندارد. وقتی دنیای اجتماعی متحول می‌شود همه چیز و از جمله زنان و مردان هم تغییر می‌کنند و تصور ما از زن بودن و مرد بودن نیز عوض می‌شود (همان: ۱۵۴).

جودیت باتلر این تصور را مردود می‌شمارد که زنانگی و مردانگی دو ویژگی متضادند. او معتقد است ما باید با از بین بردن مرزهای جنسیتی بر آنچه که در دسر جنسیت نامیده می‌شود غلبه کنیم. در واقع او نشان می‌دهد که نوعی پیوستگی بین مرزبندی جنسیتی وجود دارد، بطوریکه هدف این است که نوعی تمایز بین ویژگی‌های جسمی و جنسیت که امری گزینشی است بوجود آید، مثلاً مردان در برخی از روابط عاطفی و حالت‌های احساسی از الگوی زنانه تقلید می‌کنند و رفتاری شبیه زنان از خود بروز می‌دهند و زنان نیز در بعضی اعمال مثل زدن کروات سعی در تقلید از مردان دارند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جنس و جنسیت دو موضوع متفاوت و در عین حال مرتبط با یکدیگرند (همان: ۱۳۷).

فصل دو

فرض کلیدی در اینجا این است که سیستم‌های فرهنگی معنایی به طریقی ادراک و ساختن واقعیت ذهنی و اجتماعی را قالب بندی می‌کنند... در اینجا تمایزی میان سطح ظاهری تجربیات و اعمال و دیگر ژرف ساخت- های اعمال افراد به عمل آمده است. اگرچه سطح ظاهر در دسترس افراد قرار دارد اما ساختارهای زیرین دور از دسترس تاملات روزمره آنهاست. سطح با مقاصد و معانی ذهنی مربوط به اعمال در ارتباط است؛ در حالیکه ساختارهای زیرین مولد اعمال محسوب می‌شوند. چنین ساختارهای ژرفی متشکلند از الگوهای فرهنگی، قالب‌های تفسیری و ساختارهای پنهان معنایی و بالاخره ساختارهای پنهانی که به عقیده روانکاوان ناخودآگاه باقی می‌مانند (فلیک، ۱۳۸۷: ۷۹).

در رویکردهای ساختارگرا رابطه دانش اجتماعی ضمنی و کنش‌های فردی مبهم باقی می‌ماند. برای پاسخ به این سوال می‌توان یک برنامه پژوهشی در روانشناسی اجتماعی را پیش کشید که به مطالعه ابژه‌های اجتماعی می‌پردازد. بازنمایی اجتماعی را چنین دانسته‌اند: سیستمی از ارزش‌ها، ایده‌ها و اعمال که دارای کارکردی دووجهی است: اول اینکه نظمی را برقرار می‌کند که به افراد امکان می‌دهد تا راه‌شان را در جهان مادی و اجتماعی بیابند و بر «آنها مسلط شوند؛ و دوم این که با ارائه اصول و مقرراتی برای مبادله اجتماعی و نامگذاری و دسته‌بندی صریح وجوه مختلف جهان‌شان و سرگذشت فردی و جمعی‌شان، ارتباطی میان اعضا برقرار شود (همان: ۸۱).

در جمع‌بندی کلی این حوزه باید گفت که جنسیت یک سازه اجتماعی است، بنابراین زنان در جوامع مختلف و با توجه به محیط رشد و تربیت خود، رفتارهای خاصی را فرا می‌گیرند و هنجاری خاصی را درونی می‌کنند. در ارتباط با تحقیق جاری گویی واکنش زنان ایرانی در مواجهه با نارضایتی زناشویی الگوهای خاص و مشخصی را دنبال می‌کند.

۲-۳) فمینیسم:

مضمون اصلی ادبیات مربوط به تفاوت‌های جنسی در دوران معاصر این است که زندگی روحی درونی زنان در شکل کلی آن با حیات روحی مردان تفاوت دارد. زنان از جهت ارزش‌ها و منافع بنیادیشان، شیوه داوری‌های ارزشی، ساخت انگیزه‌های دستاوری، خلاقیت ادبی، تفنن‌های جنسی، احساس هویت و از نظر

فصل دو

فراگردهای کلی آگاهی و ادراک خود درباره ساخت واقعیت اجتماعی، بینش و برداشتی متفاوت از مردان دارند. مضمون دوم این است که شکل کلی روابط زنان و تجربه‌های زندگی‌شان، شکل متمایزی است... در واقع تجربه کلی زندگی زنان از کودکی تا پیری، تفاوتی بنیادی با تجربه مردان دارد (ریتزر، ۱۳۸۴: ۴۷۰). معمولاً تحقیق فمینیستی و پژوهش کیفی بواسطه آنکه روش‌هایشان، نیازها و نظرات زنان را بیشتر انعکاس می‌دهند، همسنگ یکدیگر به شمار می‌آیند. میس (۱۹۸۳) شرح می‌دهد که چرا تحقیق فمینیستی بیشتر با تحقیق کیفی پیوند دارد تا با تحقیق کمی. تحقیق کمی غالباً نظرات زنان را ناشنیده می‌گذارد، آنها را به ابژه بدل می‌کند و به جای اینکه آنها را مشخصاً به چشم زن بنگرد، نگاهی فارغ از ارزش در مطالعات خود دارد. اما تحقیق کیفی امکان شنیده شدن صدای زنان و تحقق اهداف آنان را فراهم می‌کند (فلیک، ۱۳۸۷: ۸۵).

مسئله اساسی در مطالعات فمینیستی جامعه‌پذیری متفاوت زنان و مردان است. جسی برنارد جامعه‌شناس مشهور آمریکایی (۱۹۸۱) معتقد بود زندگی روزمره کودکان را می‌توان به دو دنیای آبی و صورتی تقسیم کرد، او در تحلیل زندگی کودکان زیر ۵ سال، دنیای دختران را دنیای صورتی و دنیای پسران را دنیای آبی می‌نامید. دنیای صورتی دختران را منفعل و احساساتی بار می‌آورد و دنیای آبی پسران را فعال و مستقل پرورش می‌دهد (هولمز، ۱۳۸۹: ۷۳).

جامعه‌شناسی فمینیستی نشان می‌دهد که زنان به گونه‌ای جامعه‌پذیر می‌شوند که خود را از چشم مردها ببینند. تجربه زنان در مورد یادگیری ایفای نقش تحت تأثیر این واقعیت شکل می‌گیرد که آنها برخلاف مردان باید ایفای نقش دیگری اصیل را یاد بگیرند، نه دیگری اجتماعی که کم و بیش مانند خودشان باشد. «دیگری» برای زنان یک مرد و یک هویت بیگانه است اما «دیگری» برای مردان در درجه اول مردان دیگری است که تا اندازه‌ای مانند خودشان هستند، همان کسی که فرهنگ برای جنس آنها اهمیت والایی قایل است (ریتزر، ۱۳۷۷: ۵۰۹). فمینیست‌های لیبرال نشان می‌دهند که تفاوت بین زنان و مردان ناشی از تفاوت در نوع تربیت دختر و پسر و همچنین ناشی از تفاوت انتظارات جامعه از آنان و وجود الگوهای رفتاری و قوانین تبعیض آمیز است (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۸۸) (نقل از هومین فر، ۱۳۸۲: ۹۷ و ۹۸).

فصل دو

جسی برنارد در تحلیل‌های خود در نخستین چاپ کتابش، آینده ازدواج، عنوان کرد که یک نوع ازدواج وجود ندارد بلکه دو نوع ازدواج وجود دارد؛ ازدواج مرد و ازدواج زن، که از یکدیگر کاملاً متمایز و با هم نابرابرند (برنارد، ۱۹۸۲). این دو نوع ازدواج بیانگر انتظارات، تجربیات، احساسات و دستاوردهایی کاملاً متفاوتند. برنارد این نابرابری را با اشاره به این موضوع تشریح می‌کند که مردان به ندرت با زنانی ازدواج می‌کنند که به لحاظ اجتماعی سرتر از آنها هستند. به این ترتیب دو گروه مجرد باقی می‌مانند: زنانی که «گل سرسبد» به شمار می‌روند و مردانی که «ته بار» محسوب می‌شوند (۱۹۸۲: ۳۳). برنارد در ادامه نشان می‌دهد که مردان متأهل به دلیل ازدواج از لحاظ سلامتی روحی و جسمی در مقایسه با مردان مجرد وضع بهتری دارند، حال آنکه زنان متأهل از لحاظ سلامت روحی و جسمی، نسبت به هم‌تایان مجرد خود در وضع بدتری به سر می‌برند (برناردز، ۱۳۸۶: ۲۴۰).

چارلز لمرت و آنتونی الیوت (۲۰۰۶) معتقدند واکنش مردم نسبت به فردگرایی و جهانی شدن همان تلاش‌هایی است که آنان را وادار به تفکر می‌سازد تا در دنیای جدید فردی مقبول باشند. با این حال نمی‌توان از فرد ایده‌آل تعریف روشنی ارائه داد چرا که در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد و هر نگرش جنسیتی قواعدی در مورد چگونه بودن و چگونه عمل کردن دارد... سوزان بورردو (۱۹۸۹ و ۱۹۹۳) معتقد است در غرب تصویر ایده‌آل زن، تصویری از زن سفیدپوست و لاغر اندام است، با این حساب می‌توان دریافت که زنان سایر کشورها با چه دشواریها و مسائل و مشکلاتی سعی می‌کنند تا خود را به این صورت عرضه کنند و در این راستا با سختی‌های زیادی نیز روبرو می‌شوند. مثلاً بی‌اشتهایی یک رفتار ناخودآگاه زنانه است که می‌توان آنرا واکنشی در برابر انتظارات جنسیتی دانست. زنان ترغیب می‌شوند که کمتر بخورند تا اندامی مناسب داشته باشند و این تصور میل به غذا را در آنان از بین می‌برد و در کنار آن نوعی الزام نامرئی به وجود می‌آورد که با انجام تمرین‌های شدید ورزشی یا سایر فعالیت‌های بدنی جسم خود را زیبا جلوه دهند. بی‌اشتهایی نشان می‌دهد که تبعیت از این الگوها چگونه باعث تخریب روحی و جسمی زنان می‌شود. بسیاری از زنان که رژیم‌های سخت غذایی می‌گیرند و حتی دچار بی‌اشتهایی می‌شوند، می‌دانند که نمی‌توانند اندامی مثل زنان مدل‌های مجلات داشته باشند. آنچه مهم است این است که آنها باور کرده اند باید لاغر شوند و لاغر بودن را نوعی جاذبه می‌دانند در حالیکه در قرون گذشته در بسیاری از جوامع چاق بودن یک امتیاز محسوب می‌شد و معمولاً افراد

فصل دو

لاغر با القایی چون ناتوان یا مریض یا استخوانی نامیده می‌شوند. در واقع بسیاری از این زنان به سلامت جسم خود اهمیت نمی‌دهند برای آنها آنچه مهم است تصویری است که جسم آنان نزد دیگران ایجاد می‌کند... ویژگیهای جسمی و زیبایی اندام و تناسب ظاهر چیزی است که بسیاری از زنان نمی‌توانند از آن بگذرند، برای آنها داشتن ظاهری زیبا بسیار مهم است، بطوریکه به آنان اعتماد به نفس می‌بخشد در نتیجه می‌توانند قدرت انتخاب خود را افزایش دهند و شرایط بهتری در زندگی داشته باشند. زنان برای دستیابی به این هدف تلاش زیادی می‌کنند، از گرفتن رژیم‌های سخت غذایی تا رفتن به سالن‌های زیبایی و حتی انجام جراحی پلاستیک که هدف همه اینها بهبود ظاهر و زیبا نشان دادن خود است (Gimlin 2001; Black 2004).

به شیوه‌ای دیگر هم می‌شود این مسئله را نگاه کرد، قضیه کاملاً شبیه عرضه کالا در یک فروشگاه است، وقتی کالایی تکراری شد و از مد افتاد، دیگر مشتری سراغش نمی‌آید، شرکت‌ها مرتب شکل و ظاهر کالاهایشان را عوض می‌کنند تا همیشه برای مشتری جالب و جذاب باشد. بعضی از زنان خود را در این عرصه اینگونه تصور می‌کنند و سعی می‌کنند همیشه نو و جالب به نظر برسند، در واقع آنها از اینکه تکراری شوند سخت نگرانند و شاید با این کارها خود را ارضاء کنند. یک لباس جدید، یک بینی جدید، یک کرم جدید صورت، بدنبال همه اینها می‌روند اما اینها کسی را عوض نمی‌کند و حتی مشکلاتش را نیز حل نمی‌کند. زنان دست به این کارها می‌زنند چون فرضیات خاصی در ذهن خود دارند و مایلند با این اعمال آن فرضیات را بیازمایند و وقتی به نتیجه مطلوب نمی‌رسند دوباره از نو شروع می‌کنند، دوباره لباس جدیدی می‌خرند و دوباره سراغ کرم صورت جدیدی می‌روند. با خود فکر می‌کنند شاید مشکل من بینی‌ام نبود، من چانه قشنگی ندارم، باید سراغ جراحی فک و صورت بروم و این ماجرا ادامه پیدا می‌کند. آنها اگر این بازی بدنی را کنار بگذارند احساس ناراحتی می‌کنند و مثل افرادی که از محل کارشان اخراج شده‌اند حالتی از انزوا و گوشه‌گیری در آنها ایجاد می‌شود. زنان دوست دارند به همان تصویری که در ذهنشان ساخته‌اند برسند و اگر به مرحله‌ای قانع کننده نرسند، خود را سرزنش می‌کنند، خود را بی‌اراده و ترسو می‌دانند و در مورد خود قضاوت خوبی ندارند (هولمز، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

در این راستا میشل فوکو (۱۹۸۰) معتقد بود با گسترش روابط جدید قدرت دیگر نیازی به فشار قدرت بیرونی نیست چرا که افراد جامعه خود بر روی یکدیگر اعمال قدرت می‌کنند. مردم هنجارهای اجتماعی را

فصل دو

درونی می‌کنند و تلاش می‌کنند تا مطابق ضوابط حاکم بر جامعه رفتار کنند... در مورد زنان بحث این است که آنها خودشان فکر نمی‌کنند بلکه برای آنها نظر دیگران در مورد خودشان اهمیتی بیشتری دارد (هولمز، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

بسیاری از شخصیت‌های بزرگ جامعه شناسی ... معتقدند که ما در دنیایی جهانی شده زندگی می‌کنیم که در آن شیوه‌های سنتی که روزمرگی زندگی اجتماعی را سازمان می‌داد، مورد بازاندیشی واقع شده است و اقتدار گذشته خود را از دست داده است. پیوندهایی که افراد را دور یکدیگر گرد می‌آورد سست و ضعیف شده و پیدا کردن پیوندهای جدید دشوار شده است. افراد دور از خانواده مادری خود زندگی می‌کنند و دولت رفاه با مشکلات جدی روبرو شده است و کسب آسایش و آرامش به سادگی ممکن نیست. اینها همه به معنی این است که افراد به حال خود رها شده‌اند تا خود تصمیم بگیرند و به هر شکلی که صلاح می‌دانند عمل کنند. این فردگرایی نهادی شده (Institutionalized individualism) تمامی پیوندهایی را که باعث انسجام گروهی می‌شد را از هم گسسته و به‌گونه‌ای عمل می‌کند که می‌توان آنرا بنیانی برای مخالفت‌های سیاسی و اعتراضاتی دانست که در نهایت منجر به شکلگیری سازمانها و اتحادیه‌های سیاسی و جنبش‌هایی شده است که فمینیسم از طریق آنها معنی پیدا می‌کند (Beck and Beck- Gernsheim 2002) (هولمز، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

فردگرایی فشارهای جدید و در واقع انتظارات زیادی به بار می‌آورد. ظاهراً ترکیب این عوامل با انتظارات فزاینده زنان متأهل و فشارهای اجتماعی است که طلاق را به صورت امری مجاز در آورده است (برناردز، ۱۳۸۶: ۲۵۱).

در جریان زندگی روزمره، خشونت نشان می‌دهد که چگونه جنسیت در نتیجه رابطه با دیگران شکل می‌گیرد. زنان با انواع گوناگونی از خشونت‌ها روبرو هستند و این خشونت‌ها به وضعیت روحی مردانی بستگی دارد که با آنها زندگی می‌کنند... این نوع خشونت‌ها نتیجه رفتاری است که مردان از طریق آن در پی اثبات مردانگی خویش هستند اگرچه بسیاری از مردان هم از انجام رفتارهای خشن خودداری می‌کنند. از طرف دیگر زنان طعمه خشونت افرادی هستند که آنها را به خوبی می‌شناسند... آمارهای سازمان ملل نشان می‌دهد خشونت جنسی در مورد زنان معنای خاصی دارد و به زن بودن آنها مربوط می‌شود. این نوع خشونت طیف وسیعی را در برمی‌گیرد و شامل خشونت جسمی، زبانی، تصویری یا رفتاری می‌شود (هولمز، ۱۳۸۹: ۱۰۲). با این حال تاکید بر